

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

آیا حالات ثلاثه مختص مجتهد است یا شامل عامي نیز مي شود؟

مطلب سومي که در عبارت مرحوم آخوند و مرحوم شيخ (ره) وجود دارد این است که مورد این که شيخ فرمود «المكلف اذا التفت الي حكم شرعي» یکی از حالات ثلاثه براي او حاصل مي شود؛ یا قطع به حکم شرعي پيدا مي کند یا ظن به حکم شرعي و یا شک در حکم شرعي است؛ مورد این تقسیم کیست؟ آیا فقط اختصاص به مجتهد دارد؛ يعني: آیا مقصود شيخ از «مكلف»، مكلف مجتهد است؟ در این صورت، نتیجه این می شود که حالات ثلاثه در مورد مجتهد اعتبار دارد و برای مقلد و شخص عامي هیچ گونه اعتباری ندارد؛ به عبارت دیگر، اگر گفتیم مورد این تقسیم شخص مجتهد است، ادله اصول عملیه فقط در حق مجتهد جریان پیدا می کند؛ و فقط او می تواند اصل براءت، احتیاط، تخییر و استصحاب را اجرا کند.

و یا آن که مورد این تقسیم اعم بوده و شامل مجتهد و مقلد هر دو می شود؛ همان طور که مجتهد قطع به حکم پیدا می کند، اگر شخص عامي هم قطع پیدا کرد، اعتبار دارد؛ بنا بر اختصاص، مسأله اصول عملیه و حالات ثلاثه شبیه باب ولایت و قضاوت می شود که در آنها موضوع فقیه است و اگر فقیه مثلاً حکم کند برای دیگری نافذ است؛ اینجا هم اگر قائل شدیم که مورد این تقسیم عبارت از مجتهد است، همین نتیجه را پیدا می کند؛ يعني مورد و موضوع ادله اصول عملیه مجتهد خواهد بود.

انظار مختلف در مسأله

هنگامي که کلمات بزرگان را ملاحظه می کنیم، مجموعاً سه نظریه در این مسأله وجود دارد. یک نظریه، نظریه اختصاص است؛ يعني موضوع این ادله اختصاص به مجتهد دارد؛ لکن خود این گروه به دو دسته تقسیم می شود: برخی قائلند به این که «مجتهد يقوم مقام المقلد و ينوب عن المقلد»؛ و گروه دوم به مسأله نیابت نیز قائل نیستند.

نظریه دوم: نظریه اعم است؛ يعني موضوع ادله هم شامل مجتهد می شود و هم شامل عامي و مقلد است. مرحوم محقق اصفهانی و محقق عراقی و مرحوم آقای خوئی از این دسته هستند و می گویند ادله اصول عملیه اختصاص به مجتهد ندارد.

ادله قائلین به نظریه اختصاص

ابتدا باید ببینیم کسانی که قائلند مورد این تقسیم عبارت از خصوص مجتهد است، مثل مرحوم محقق نائینی (ره) که اصرار بر این معنا دارد؛ چه دلیلی بر این معنا دارند؟ هم‌چنین در کلمات مرحوم اصفهانی و عراقی نیز نکاتی به نفع قائلین به اختصاص ذکر و جواب داده شده است. بنابراین، ما باید ببینیم در مجموع کلمات برای قول به اختصاص چه ادله و مطالبی ذکر شده است؟

دلیل اول: اولین مطلب در کلام مرحوم نائینی در صفحه 3 از جلد سوم «فوائد الاصول» است. ایشان می‌فرماید: «المكلف اذا التفت الي حكم شرعي» مقصود از این التفات، التفات اجمالی نیست؛ که گفته شود شارع تکالیفی را مقرر فرموده است؛ بلکه مقصود التفات تفصیلی است که لا یتحقق الا بالاطلاع علی مدارک الاحکام؛ اگر کسی بخواهد قطع پیدا کند، بعد از آن که نسبت به مدارک احکام اطلاع پیدا کرد، اگر دلیل قطعی داشته باشد، قطع به آن حکم پیدا می‌کند و اگر دلیل ظنی داشته باشد، ظن به آن پیدا می‌کند؛ اگر در مدارک، نه دلیل قطعی پیدا بکند و نه دلیل ظنی، نسبت به آن حکم شک پیدا می‌کند؛ لذا ایشان می‌فرماید: این حالات ثلاثه بعد از آن است که اطلاع تفصیلی بر مدارک احکام پیدا شود و شخص مقلد نمی‌تواند اطلاع تفصیلی پیدا کند. بنابراین، حالات ثلاثه اختصاص به مجتهد دارد. این دلیل اول.

دلیل دوم که در عبارات مرحوم اصفهانی در صفحه 13 از جلد سوم «نهاية الدراية» آمده است، این است که: «أن عناوين الاحکام الظاهرية لا ينطبق الا علی المجتهد» عناوینی که برای احکام ظاهری وجود دارد، فقط بر مجتهد قابل انطباق است؛ مثلاً در باب حجّیت خبر واحد، بعد از اتمام ادله حجّیت خبر واحد، به عبارت «صدّق العادل» می‌رسید؛ اگر عادل به شما خبر داد بپذیرید؛ ایشان می‌فرماید: این عنوان ظهور در مجتهد دارد، برای این که اخباری که داریم منتقل به مجتهد می‌شود و مخاطب اولیه این احکام به حسب ظاهر مجتهد است.

یا در روایات آمده است که «إذا جاء عنكم الحديثان المختلفان یا إذا جاء اليكم الحديثان المتعارضان» مخاطب اینها مجتهد است و او می‌تواند که یک خبر را بر دیگری عند التعارض ترجیح دهد و گرنه شخص مقلد و عامی، نه قدرت فهم تعارض را دارد و نه قدرت اعمال قواعد تعارض را دارد؛ بنابراین، ایشان می‌فرمایند: ادله احکام ظاهریه اختصاص به مجتهد دارد.

در دلیل سوم که هم در کلام محقق نائینی و هم در کلام مرحوم اصفهانی و هم در کلام محقق عراقی آمده، مسأله را بر روی استصحاب در شبهات حکمیه برده‌اند؛ بدین صورت که هنگامی که بحث می‌شود اگر یقین به یک حکم کلی وجود داشت و بعد شک در بقاء آن حکم کلی شود، آیا استصحاب جریان پیدا می‌کند یا نه؟

می‌فرمایند: این یقین و شک مربوط به مجتهد است و اوست که می‌تواند یقین پیدا کند نماز جمعه در زمان معصوم و زمان حضور واجب بوده است و هم اکنون نیز در بقای آن شک کند؛ مقلد نه یقین به حدوث و ثبوت حکم کلی برای او محقق است و نه شک در بقاء برای او معنا دارد.

پس، باید بگوئیم که این موضوع اختصاص به مجتهد دارد. مرحوم نائینی با یک استبعاد عجیبی می‌فرمایند: کیف ممکن که گفته شود در شبهات حکمیه همانطور که مجتهد می‌تواند استصحاب را جاری کند، مقلد و عامی نیز بتواند استصحاب جاری کند.

دلیل چهارم این است که در باب حجّیت خبر واحد بعد از آن که به نتیجه می‌رسند و می‌گویند که خبر واحد حجّیت دارد، می‌گویند این حجّیت مشروط است به فحص از معارض؛ اگر عمومی پیدا شد، تمسک به عام در صورتی اعتبار دارد که فحص از مخصص صورت گیرد و بعد عدم الظفر بالمخصص تمسک به عام جایز خواهد بود؛ و همچنین در باب اصول عملیه نیز فحص لازم است، مثل آن که در شبهه حکمیه شک شود؛ در اینجا به مجرد شک نمی‌شود اصالة البرائة عقلی یا نقلی را جاری کرد؛ بلکه بعد از فحص و نیافتن دلیل بر وجوب، این اصل عملی جاری می‌شود. حال، سؤال این است که فحص برای مقلد و شخص عامی امکان دارد؟ جواب این است که **الفحص لا يمكن الا للمجتهد**.

دلیل پنجم و آخرین حرف این گروه که فقط در باب اصول عملیه است، این است که موضوع اصول عملیه مکلف شاک است؛ مجتهد اگر خودش شاک باشد، می‌تواند اصل عملی را جاری کند؛ اما مقلدی که شاک نیست، چگونه اصل عملی برای او اعتبار دارد؟ اصلاً گفته می‌شود حجّیت اصول عملیه در فرضی است که نسبت به حکم واقعی شاک باشید؛ اینجا مقلد شاک نیست؛ و اساساً از همین مطلب پنجم یک مسئله مطرح می‌شود.

در کتاب اجتهاد و تقلید، ادله جواز افتاء و استفتاء را مطرح می‌کنند که یجوز للمجتهد أن یفتی و یجوز للمقلد أن یتسفتی و برای مقلد عمل به آن فتوا هم جائز است؛ لکن مسئله این است که ما با قطع نظر از ادله جواز تقلید، مجتهد به چه طریقی و به چه صنعتی می‌تواند برای مقلد فتوا دهد؟ بله، در جائی که بحث قطع به حکم واقعی است و یا چیزی که به منزله قطع است مثل ظن معتبر، بحثی وجود ندارد؛ هنگامی که مجتهد قطع به حکم واقعی پیدا می‌کند، می‌شود عالم؛ دلیل مهم تقلید و ملاک تقلید رجوع الجاهل الی العالم است و بنابراین، مقلد که جاهل است در فرضی که مجتهد قطع به حکم واقعی پیدا می‌کند و عالم است، به او رجوع می‌کند و کیفیت و صنعت تقلید در این فرض، تصویر درستی دارد.

اما در مواردی که مجتهد بر اساس اصول عملیه نظر داده است، مسأله چه صورتی دارد؟ در موردی که مجتهد بر اساس یک اصل عملی می‌خواهد فتوا دهد، خودش عنوان شاک را دارد و ادله اصول عملیه که برای شاک است، در مورد او کفایت می‌کند؛ اما به چه ملاکی می‌تواند آن را به عنوان فتوا برای مقلد در رساله عملیه خودش ذکر کند؟ برای مقلد شکی حاصل نشده است که بتواند بر طبق اصل عملی عمل کند؛ و مجتهد در این مسأله عالم هم که نیست تا رجوع جاهل به عالم در اینجا تحقق پیدا کند، پس ملاک تقلید در اینجا چیست؟

بنابراین، مطلب پنجم این شد که مقلد و عامی که عنوان شاک را ندارد، اصل عملی نمی‌تواند در مورد او جاری شود؛ زیرا، موضوع اصول عملیه برای شاک است. و از اینجا نیز به اشکال مهم در باب تقلید رسیدیم. اگر بتوانیم این پنج مطلب را حل و جواب دهیم، به قول مرحوم اصفهانی و مرحوم عراقی و خود مرحوم آخوند در حاشیه رسائل که اعمی هستند و می‌گویند حالات ثلاثه همان‌طور که برای مجتهد امکان دارد، برای مقلد و عامی نیز امکان دارد، خواهیم رسید؛ در غیر این صورت، باید قول مرحوم نائینی را پذیرفت.

جواب دلائل پنجگانه فوق

جواب دلیل اول : مطلب اول مسأله التفات تفصیلی بر مدارک احکام است؛ اینجا دو جواب در مقابل مرحوم نائینی داریم. **جواب اول** این که ممکن است کسی مجتهد نباشد، اما التفات تفصیلی بر مدارک پیدا کند؛ مثل فضایی که مشغول به بحث خارج هستند و به مقام اجتهاد نرسیده‌اند. و **جواب دوم** آن که قبول نداریم که موضوع این موارد التفات تفصیلی باشد؛ اگر مجتهدی بدون آن که به آیات و روایات مراجعه کند، قطع به حکمی پیدا کرد، قطع او حجّت است؛ همین قطع برای مقلد نیز ممکن است حاصل شود بدون آن که التفات تفصیلی به احکام باشد.

پاسخ محقق نائینی از جواب دوم:

مرحوم نائینی متوجه جواب دوم بوده است، به همین جهت، در کلامشان فرموده‌اند: بله، ما قبول داریم که در مواردی قطع برای مقلد حاصل می‌شود، اما مباحث قطع بطور کلی از مباحث علم اصول خارج است و استطراداً در علم اصول مطرح می‌شود.

اشکال به پاسخ میرزای نائینی:

به ایشان عرض می‌کنیم نسبت به اصول عملیه چه می‌گویید؟ در اصول عملیه، نسبت به احتیاط اگر مقلدی فهمید که در فلان

مسأله یک مجتهدی می‌گوید باید نمازش به صورت قصر خوانده شود و مجتهد دیگری می‌گوید باید تمام بخواند؛ در اینجا مقلد می‌تواند احتیاط کند و به وظیفه‌اش عمل کند. لذا، این که گفته شود التفات تفصیلی لازم است، چنین نبوده و برای ترتب حالات ثلاثه بر آن وجهی نداریم.

جواب دلیل دوم : اما دلیل دوم که در کلمات مرحوم اصفهانی آمده؛ و ایشان نیز در نهایت با این که اعمی شده است، به این دلیل جواب نداده‌اند، جوابش این است که: این که گفته می‌شود ادله احکام ظاهریه یا عناوین احکام ظاهریه ظهور در مجتهد دارد و لا ینطبق الا علی المجتهد، قابل قبول نیست؛ در همان «صدّق العادل» نیز آن را نمی‌پذیریم تا چه رسد به موارد دیگر. «إن جاءکم فاسق بنبا فتبینوا» - که از آن حجّیت خبر عادل را استفاده می‌کنیم - یعنی: خبر عادل فقط برای مجتهد حجّیت دارد؛ نه، اگر برای مقلد نیز ثابت شد که سند فلان خبر عادل معتبر است، حجّیت دارد؛ اما حجّیت آن معلق بر فحص از معارض هست، ولی در اصل حجّیت، این قید وجود ندارد که مخاطب باید مجتهد باشد. خبر العادل حجة للمجتهد والعامی من دون فرق بینهما. برای درس فردا، آقایان حتماً صفحه 6 تا 9 جلد اول از «مصباح الاصول» مرحوم آقای خوئی را مطالعه بفرمایید. و السلام علیکم.